

عطف

دیدروی نویسنده و روسیه قرن بیستم

● **نسیم آصف:** دیدرو از چهره‌های شاخص عصر روشنگری است که در ایران هم کم‌وبیش شناخته می‌شود و تاکنون آثاری از او به فارسی منتشر شده است. در اوایل دهه هفتاد کتابی با عنوان «دیدرو» از پیتر فرانس با ترجمه احمد سمیعی (گیلانی) منتشر شده بود و حالا بعد از سال‌ها این کتاب در نشر نیلوفر بازچاپ شده است. پیتر فرانس در این اثر به دیدرو و آثار مختلفش پرداخته و کوششید تا به زوایای کمتر شناخته‌شده دیدرو توجه کند. او در پیشگفتار کوتاه کتابش به همین نکته اشاره کرده و نوشته: «خوانندگان انگلیسی دیدرو را آنچنان که شایسته اوست نمی‌شناسند. متأسفانه شمار اندکی از کتاب‌های او، به صورت ترجمه، به آسانی در دسترس است. در این رساله کوشیدم تا چیزی از پرمایگی و ارزش فکر و قلم او را نشان دهم، به این امید که خوانندگان بیشتری به آثارش روی آورند و شاید این کار نشر ترجمه‌های بیشتری از نوشته‌های او را مشوق کرد». پیتر فرانس سال‌های زیادی صرف خواندن و بررسی و ترجمه آثار دیدرو کرده و از این‌رو آنچه او در معرفی دیدرو نوشته اهمیت زیادی دارد. کتاب فرانس در هفت بخش با این عناوین نوشته شده: «آیا دیدرو استاد سخن است؟»، «زندگی، خانواده، جامعه»، «دیدروی نویسنده»، «آزاداندیشی»، «نظام طبیعت»، «استثنا وقاعده-برادرزاده رامو» و «حقیقت و خیر و جمال».

دیدرو در زمان حیاتش به اندازه دیگر هم‌عصرانش مشهور نبود و اغلب به عنوان ویراستار «دایره‌المعارف» شناخته می‌شد. بسیاری از بهترین آثار او پس از مرگش به چاپ رسیدند و از این روست که پیتر فرانس نوشته‌ته که «این مرد شایسته آن است که بهتر شناخته شود.» با این‌حال دیدرو الهام‌بخش گوته و شیلر و نثرنویس محبوب مارکس بود. پیتر فرانس در کتابش زمینه‌های رشد و پرورش تاریخی دیدرو را بررسی کرده و در ابتدا تصویری از دوران زندگی و دنیایی که او در آن زندگی می‌کرده ارائه کرده است. او در کتابش بیش از آنکه آرای دیدرو را در

موضوع‌های گوناگون به صورت جداگانه بررسی کند، برر روی برخی از جنبه‌های بنیادی آثار و فکر او تمرکز کرده است. در بخشی از فصل «دیدروی نویسنده» می‌خوانیم: «دیدرو، چه هنرمند و استاد بوده باشد چه نبوده باشد، مسلّم این است که هیچ شاهکار نمایی یا هیچ رمان باعظمتی نظیر برادران کارامازوف، هیچ مبحث فلسفی



مهمی همچون تحقیق در فهم انسانی، و هیچ اثر منظمی همانند آثار دکارت و هگل نوشت. اگر بتوان او را یک کار دامن‌گستر سهیم کرد، آن کار همان دایره‌المعارف است. اما در اینجا نیز، هرچند می‌متبرک اقدام بود، خدمات شخص او در میان انبوهی از نوشته‌های دیگر بُر خورده است، بدان حد و بدان‌گونه که اگر آنها را بیرون کشیم و در بافت آثار کامل او عرضه کنیم گمراه‌کننده خواهد بود.»

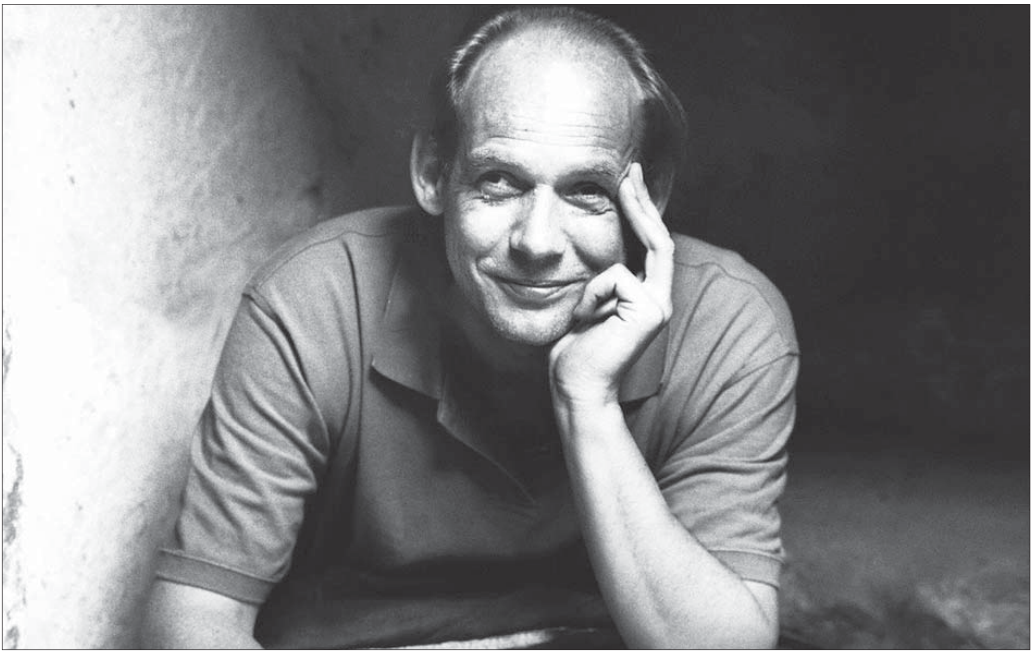
«هوانورد» عنوان رمانی است از یوگنی والداژکین گرامنویچ که به تازگی با ترجمه زینب یونسبی در نشر نیلوفر منتشر شده است. نویسنده کتاب از نویسندگان و زبانشناس معاصر روسی است که در سال ۱۹۶۴ متولد شده و در سال ۲۰۱۹ برنده جایزه سوِلژتسین شده است. «هوانورد» رمانی است که به وقایع قرن بیستم مربوط است که به قول نویسنده «شاید هولناک‌ترین بخش تاریخ روسیه باشد. با این‌حال، این رمان درباره تاریخ نیست. جان کلام کتاب، این است که آدمی صرف‌نظر از وضعیت وحشتناک تاریخی، می‌تواند انسان بماند. اتفاقات کوچک زندگی شخصی قهرمان داستان، از دگرگونی‌های تاریخی که در کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم، مهم‌تر جلوه می‌کند؛ صداها و بوهای کوچک، نوازش ماک، رایحه گیسوان آن‌گونه که به نظر می‌رسد، کوچک و ناچیز نیستند.»

رمان با این سطور شروع می‌شود: «به او می‌گفتم در این سرما کلاه‌تر را بپوش وگرنه گوش‌هایت یخ می‌زند و می‌افتد. به این‌ر هگدگران نگاه کن؛ خیلی‌هایشان گوش ندارند. او تأیید کرد…»
بله بله حق با شماسنت، ولی کلاه را نپوشید و همان‌طور که به شوخی من می‌خندید بدون کلاه به راهش ادامه داد. این تصویر را در ذهن می‌بینم، ولی اینکه درباره چه کسی ست، دهنم یاری نمی‌دهد. یا یک چیز دیگر؛ دعوا، جنجالی بی‌معنا و نفس‌گیر؛ یا نمی‌آید کجا درگرفته بود. یک مهمانی که اولش خوب شروع شد، حتی شاید بتوان گفت دوستانه، ولی کم‌کم حرف پشت حرف آمد و همه با هم درگیر شدند. مهم‌تر اینکه خودشان هم بعداً تعجب می‌کردند که چرا؟ برای چه؟ یکی از حاضران گفت خیلی وقت‌ها در سبکواری‌ها این اتفاق می‌افتد؛ حدود یک ساعت و کمی بیشتر همه حاضران از ایمن می‌گویند که البته مرحوم به آدم خوب و پاکی بود…»

گفت‌وگوی اختصاصی با «کلاوس مَودیک» به مناسبت انتشار رمان «سانِست» در ایران

خوشحالم برشت هنوز در ایران زنده است

ادبیات هرگز آن چیزی نیست که واقعا اتفاق افتاده



قوی و سرکش است که مدام درباره خوشبختی جمعی و غیرفردی بُرجانگی می‌کند. مارکسیسم رمانتیک او از شوروشوق فردی‌اش سرچشمه می‌گیرد. اما این شخصیت، بد و غیرقابل تحمل نیست، بلکه بازه و عجیب‌وغریب است. پروکل مارکسیستی است که روی صفحه ماشین تحریرش، درست حرف ایکس (X) گیر می‌کند؛ آخرین حرف نام مارکس (Marx). برشت از فویش‌ت وانگر می‌خواهد که این شخصیت را تغییر دهد. اما برای چنین کاری دیر شده، کتاب در حال انتشار است. فویش‌ت وانگر هم به‌رحال قصد تغییر آن را ندارد.

آیا بازار کتاب نقشی در انتخاب رمان‌هایی که می‌نویسید دارد و شما انتظارات خوانندگان و انتشارات را در نظر می‌گیرید؟

نَـه به این مفهوم که فکر کنم، چه رمان‌هایی می‌توانند موفق و پرفروش باشند و به میل انتشاراتی که کتاب‌هایم را منتشر می‌کند، عمل کنم. فقط رمانی می‌نویسم که برایم واقعا جالب باشد و موضوعش را دوست داشته باشم. ولی اگر رمان‌هایم موفق باشند، خیلی خوشحالم می‌شوم. هرچه باشد زندگی‌ام از راه نوشتن تأمین می‌شود.

شما مدت زیادی هم به‌عنوان مترجم کار می‌کردید و کتاب‌های زیادی ترجمه کرده‌اید. فکر می‌کنید تا چه حد کار ترجمه روی نوشتن شما تأثیر گذاشته است؟

کار ترجمه برای نوشتن رمان بسیار مفید بوده است. چون مترجم هنگام ترجمه با دقت بیشتری با سبک نگارش یک رمان آشنا می‌شود، تا وقتی که متن را فقط می‌خواند. مترجم از طریق ترجمه با ریزه‌کاری‌هایی آشنا می‌شود که



فقط با خواندن متن به نظرش نمی‌رسد. اما مترجم باید فاصله‌اش را هم حفظ کند، در غیر این صورت متن بیگانه وارد متن خودش می‌شود.

شما سال‌ها در دانشگاه‌های آلمان و آمریکا به‌عنوان استاد افتخاری نیز تدریس کرده‌اید. کار تدریس تا چه حد روی نوشتن شما تأثیر گذاشته است؟ فکر می‌کنم فقط تأثیر مالی داشته است. چون از این راه می‌توانستم درآمد لازم برای نوشتن را کسب کنم. زمانی بود که من نمی‌توانستم خرج زندگی‌ام را تنها از راه نوشتن تأمین کنم.

فکر می‌کنید تا چه حد زندگی و خاطرات شخصی شما روی سبک نوشتن‌تان تأثیر داشته‌اند؟ تا چه اندازه از تجربیات زندگی‌تان برای خلق شخصیت‌های شفاف و واقعی استفاده می‌کنید؟

زندگی و خاطرات شخصی اهمیت زیادی دارند. تقریباً در هر رمانم صحنه‌ای هست که به زندگی شخصی و خاطراتم مربوط می‌شود. اما کشیدن مرز بین تخیل و زندگی واقعی بسیار مشکل است. هر متنی که می‌نویسم، مسلماً در پیوند با زندگی خودم است، ولی درعین‌حال متنی تخیلی نیز هست، چون یک متن خود زندگی با زندگی واقعی نیست.

آیا به نظر شما نویسنده باید پیش از آغاز رمان زندگی شخصیت‌ها را بشناسد؟

شخصیت‌های رمان من هنگام نوشتن شکل می‌گیرند. پیش از نوشتن اطلاعات کمی درباره آن‌ها دارم. اما وقتی نوشتن را آغاز می‌کنم، آن شخصیت‌ها زنده می‌شوند تا حدی که گاهی از رفتارشان تعجب می‌کنم.

شما را به‌عنوان نویسنده‌ای با دانش تخصصی بسیار می‌شناسند، نویسنده‌ای که با دقت زیادی پژوهش می‌کند. آیا دلیلی موفقیت آثار شما این است؟

شاید یکی از دلایلش این باشد. نویسنده باید نخست واقعیت‌ها را بشناسد تا بتواند تخیل و به آن اضافه کند و داستانی تخیلی بسازد. اما بدون‌شک، سبک نوشتن، فرمول‌بندی و زبان هم نقش مهمی در موفقیت یک متن دارند. با نوشتن واقعیت‌ها شاید بشود یک متن غیرداستانی خوب خلق کرد، اما فقط یک سبک زبانی خوب می‌تواند از متن یک اثر هنری بسازد.

شما در رمان «سان‌ست» خواننده را با نویسندگان و هنرمندان تبعیدی آلمانی دیگر هم که در کالیفرنیا زندگی می‌کنند، آشنا می‌کنید. در میان آنها نویسندگان سرشناسی هم‌چون توماس مان، هاینریش مان و فرانتس ورفل هم هستند. آیا در مورد زندگی و آثار این نویسندگان و هنرمندان هم پژوهش‌های زیادی انجام دادید؟

نه به‌اندازه برشت و فویش‌ت وانگر. اما چون یکی از مباحث اصلی رشته تحصیلی‌ام ادبیات آلمان در دوران جمهوری وایمار بود، اطلاعات زیادی درباره زندگی و آثار این نویسندگان داشتم.

تعداد داستان‌های کوتاهی که نوشته‌اید نسبت به رمان‌های‌تان خیلی کمتر است. آیا ترجیح می‌دهید بیشتر رمان بنویسید؟ نوشتن رمان برای شما آسان‌تر است؟

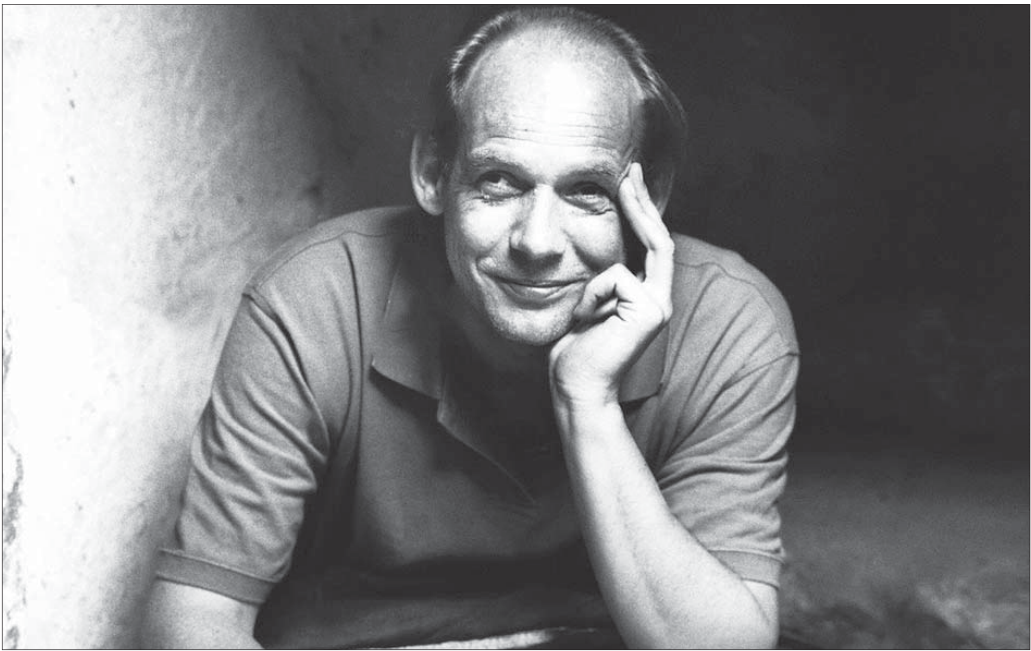
بله. این‌طور فکر می‌کنم. چون حتی ایده‌هایی را هم که برای داستان‌های کوتاه در نظر می‌گیرم، مبدل به رمان می‌شوند. اما دلایلش را نمی‌دانم. یک داستان کوتاه خواننده را در زمانی کوتاه به دنیای دیگری می‌برد، ولی یک رمان برای چنین چیزی به زمان خیلی بیشتری نیاز دارد. با این‌حال آن بسیاری از خوانندگان، رمان را ترجیح می‌دهند. به نظر شما دلایل چیست؟

ادبیات

گفت‌وگوی اختصاصی با «کلاوس مَودیک» به مناسبت انتشار رمان «سانِست» در ایران

خوشحالم برشت هنوز در ایران زنده است

ادبیات هرگز آن چیزی نیست که واقعا اتفاق افتاده



دلیل این را هم نمی‌دانم. ولی علاقه به رمان در شرایط شتاب‌زده زندگی بیشتر انسان‌ها خودش یک نوع تضاد است. دلایلش شاید این باشد که خواننده دوست دارد وقتی از متنی لذت می‌برد، به‌اندازه کافی فرصت برای درک فضای داستان داشته باشد.

آیا قابلیت‌های رمان از داستان کوتاه بیشتر است و به شما امکان بیشتری برای تحقق ایده‌های ادبی‌تان می‌دهد؟

رمان ساختار ادبی بازی دارد. برای نوشتن یک رمان و چگونگی محتوای آن قاعده معینی تعیین نشده و هیچ محدودیتی درباره اینکه چه می‌شود نوشت یا باید نوشت، وجود ندارد. به ویژه درمورد رمان‌های تاریخی، که شامل بیشتر آثار من می‌شود. برای نوشتن این‌گونه موضوعات ساختار رمان مناسب‌تر از داستان کوتاه است. چون نویسنده فضای بیشتری برای به تصویرکشیدن وقایع تاریخی و گذشته‌ها دارد، دنیایی که برای خواننده ملموس نیست.

لئون فویش‌ت وانگر یکی از معروف‌ترین نویسندگان آلمانی با شهرتی بین‌المللی بود. در ایران فقط دو رمان از او ترجمه و منتشر شده است. از دید شما مطالعه آثار فویش‌ت وانگر تا چه حد برای شناخت ادبیات آلمان ضروری است؟

همان‌طور که گفتید، فویش‌ت وانگر در زمان حیاتش یکی از سرشناس‌ترین و موفق‌ترین نویسندگان آلمانی بود و شهرت بین‌المللی داشت. آثارش به زبان‌های زیادی ترجمه شده بودند. اما شهرت فویش‌ت وانگر امروزه کمتر شده است. گذشته از رمان‌های تاریخی او، خواندن رمان‌هایی که درباره تاریخ معاصر نوشته، بسیار جالب و پراهمیت است. این رمان‌ها ساختار ناسیونال- سوسیالیسم و نظام سیاسی فاشیستی آلمان را به تصویر می‌کشند، آثاری چون، «موفقیت»، «خواهر و برادر ایرمان» و «تبعید».

آیا می‌دانستید برشت یکی از معروف‌ترین نویسندگان آلمانی در ایران است و بیشتر آثارش به فارسی ترجمه شده‌اند و نمایشنامه‌های برشت سال‌هاست که در ایران روی صحنه می‌آیند؟

نه نمی‌دانستم. تعجب می‌کنم، اما خوشحالم از اینکه برشت هنوز تا این حد در ایران زنده است. دلیل اینکه برشت این‌قدر در ایران محبوبیت دارد، چیست؟

آیا ادبیات معاصر ایران را می‌شناسید؟

متأسفانه نه. البته نوید کرمانی را می‌شناسم که نویسنده خوبی هم هست. از چه زمانی تصمیم گرفتید نویسنده بشوید؟ آیا چنین تصمیمی را تحت‌تأثیر نویسنده یا نویسندگان خاصی گرفتید؟ از زمانی که دانش‌آموز بودم به ادبیات علاقه داشتم. شعر و آهنگ می‌نوشتم. به گروه بیتل‌ها و باب دیلن و لنوارد کوهن علاقه زیادی داشتم. بعد در رشته ادبیات آلمان تحصیل کردم و علاقه‌ام به ادبیات بیشتر شد. زمانی رسید که دلم می‌خواست بدانم آیا از پس نوشتن برمی‌آیم. سال ۱۹۸۴ نخستین رمان کوتاه‌هم به نام «خزه» را نوشتم. خیلی زود برایش انتشاراتی پیدا کردم و رمان دیگری هم نوشتم. بیک‌باره قدم نویسنده.

آیا به کدام نویسنده‌های کلاسیک یا معاصر علاقه دارید؟

به ر. ل. استیونسون خیلی علاقه دارم و به رزست یونگر، هرمان هسه، والتر بنیامین، توماس مان و کاپزلینک (که آخرین رمان‌هم به نام «راز کاپزلینک» را درباره‌اش نوشته‌ام). همه سبم بالاتر می‌رود، به ادبیات کلاسیک بیشتر کشش پیدا می‌کنم. کتاب انگلیسی هم زیاد می‌خوانم (همسر آمریکایی است). به جان چپور، جان آیدایک و ریچارد پیتز هم علاقه دارم.

آیا به نظر شما می‌شود نوشتن را یاد گرفت یا اینکه برای نوشتن باید استعداد ویژه‌ای داشت؟

نویسنده باید استعداد داشته باشد. استعداد یادگرفتنی نیست، اما می‌شود یاد گرفت و استعداد را پرورش داد.

آیا معمولاً با مترجم‌های‌تان در تماس هستید و در روند کار ترجمه به آن‌ها کمک می‌کنید؟

چون خودم هم ترجمه می‌کنم، ارزش زیادی برای کار مترجم‌های آثارم قائل هستم و اگر کمکی از من ساخته باشد، همیشه با کمال میل از آن‌ها حمایت می‌کنم.

آیا برای نوشتن نیاز به فضای به‌خصوصی دارید؟

بهترین جا برای کارکردن میز کارم است، درحالی‌که می‌توانم حیاط خانه را از پنجره نگاه کنم. جاهای دیگر هم می‌توانم کار کنم، اما باید جایی پیدا کنم که بتوانم به آن عادت کنم. بعضی از همکارانم در کافه یا قطار می‌نویسند، اما من نمی‌توانم.

آیا داستان یا رمانی نوشته‌اید که منتشر نکرده باشید؟ چگونه تصمیم می‌گیرید متنی را که می‌نویسید، منتشر کنید؟

با یکی از دوستانم نمایشنامه‌ای نوشتم که هیچ تئاتری نمی‌خواست آن را اجرا کند. شاید هم نمایشنامه، ژانر من نیست. غیر از آن نمایشنامه، هر متنی که تا به حال نوشتم، منتشر شده است. اما بعضی از متنی‌هایی را که آغاز کردم به پایان نرساندم. وقتی نوشتن خالی از هرگونه لذت باشد، بهتر است نوشتن را ادامه نداد. چون خواننده هم از چنین متنی لذت نمی‌برد.

آیا پیامی برای خوانندگان ایرانی‌تان دارید؟

خواهش می‌کنم اگر از رمانم خوش‌شان آمد، خواندنش را به دوستان‌شان توصیه کنند و اگر خوش‌شان نیامد برایم نامه بنویسند.

آیا در پایان پریشی که برای همه خوانندگان جالب است و احتمالاً همیشه از شما پرسیده می‌شود: آیا درحال حاضر کتاب جدیدی می‌نویسید؟

در‌حال حاضر نمی‌نویسم. در مورد رمان بعدی و موضوع آن فکر می‌کنم. «جامعه‌های نو»، استاد اندکشا و مترجم ادبیات آلمانی

شیرازه

هجو جهان معاصر

● **پارسا ریاحی:** «ماهی‌ها نگاهم می‌کنند» عنوان رمانی است از ژان پل دوبوآ که با ترجمه اصغر نوری در نشر افق به چاپ رسیده است. ژان پل دوبوآ از نویسندگان معاصر فرانسوی است که در سال ۱۹۵۰ در شهر تولوز متولد شده است. دوبوآ در رشته جامعه‌شناسی تحصیل کرد و سپس به روزنامه‌نگاری روی آورد و ابتدا به عنوان گزارشگر روزنامه‌ای ورزشی به فعالیت پرداخت. بعد از آن او به نوشتن مطالب سینمایی و حقوقی پرداخت و در نهایت از سال ۱۹۸۴ به گزارشگر و روزنامه‌نگار مجله معروف چپ‌گرای فرانسه، نوول اِبسرواتور تبدیل شد. دوبوآ برای این مجله مجموعه مقالاتی درباره آمریکا نوشت که دو گزیده از آنها در کتاب‌های «آمریکا نگرانم می‌کند» و «تا اینجا همه چیز در آمریکا رویه‌ر یا بود» منتشر شدند. این مقاله‌ها به شیوه‌ای تقریبی داستانی نوشته شده‌اند و تصویری منفی از آمریکا به دست می‌دهند.

اولین رمان دوبوآ در سال ۱۹۸۴ با عنوان «گزارش روانکاوانه یک حس آشفته» منتشر شد. از آن زمان تاکنون او بیش از پانزده رمان، دو مجموعه داستان و سه کتاب نظری نوشته است. آثار دوبوآ غالباً با اقبال مواجه شده‌اند و برخی از آنها جوایزی هم به دست آورده‌اند. آن‌طور که مترجم کتاب در یادداشت ابتدایی کتاب نوشته، دوبوآ تحت تأثیر نویسندگانی چون جان فائته، فلیپ راث، کورمک مک‌کارتی، چارلز بوکفسکی، جیم هریسون و به ویژه جان آیدایک بوده است و خودش از آیدایک با عنوان استادش یاد کرده است.

«ماهی‌ها نگاهم می‌کنند»، روایتی است از روزمرگی‌های روزنامه‌نگاری ورزشی که زندگی‌اش یکدفعه با ورود پدری الکلی بحرانی می‌شود. پدری که پس از مرگ مادر ناپدید شده بود و حالا پس از مدت‌ها به زندگی پسرش وارد شده است. در این رمان، روایتی طنزآمیز و منتقدانه از زندگی مدرن شهری، شکاف نسل‌ها و روابط مکانیکی آدم‌ها در جهان معاصر به دست داده شده است. در بخشی از آغاز داستان می‌خوانیم: «روی ملافه چروک، موهای مرده‌ام را نگاه می‌کردم، طی شب از من جدا شده بودند. با اینکه هنوز هوا روشن بود، یک چراغ روشن کردم، دراز کشیدم و تشک بوی آشنای خود را به من بازگرداند. انگار این بعدازظهر نمی‌خواست تمام شود. پشیمان شدم که آن‌قدر زود به خانه برگشته بودم. هیچ دوستی نداشتم، لابد این به روش زندگی‌ام برمی‌گشت.



روز که در اتاقم به آخر می‌رسید، یاد این جمله سام شپارد افتادم: هر نوری بهتر از تاریکی است. و، بی‌آنکه بفهمم، خوابم گرفت. یادم نمی‌آید حتی یک بار هم این‌طور ناگهانی از خواب بپریم. توی راهرو، اسمم را فریاد می‌زدند. سیاهی شب بود و صدای بلند می‌ترساندم. شلوارم را با کردم و بی‌آنکه کوچک‌ترین سوالی از خودم ببرسم، فقط در را باز کردم. با نوک انگشت‌هام، دنبال کلید برق راهرو می‌گشتم. دستم به پارچه مرطوبی خورد، پوستی که به نظرم داغ آمد، بعد یک نفر یکدفعه از سایه‌روشن بیرون زد، برید روی من و چپ و راست مشت‌بارانم کرد.»
شخصیت‌های اصلی آثار دوبوآ معمولاً دو ویژگی تکراری دارند. آنها متولد تولوز هستند و عاشق آمریکا. او در آثارش معمولاً با لحنی تلخ و شیرین به زوایای پنهان زندگی آدمی می‌پردازد. اندری کورکوف از نویسندگان معاصر اوکراینی است که در ایران هم شناخته می‌شود و پیش از این آثاری مثل «دوست مرحوم من» و «مرگ و بنگوئن» از او به فارسی منتشر شده بود. به تازگی رمانی‌اش از او با عنوان «زنبورهای خاستری» با ترجمه آبتین کلکار در نشر افق منتشر شده است. کورکوف در این رمان روایتی از نزاع داخلی اوکراین بر سر شبه‌جزیره کریمه ارائه داده است. او در تازترین رمانش، تصویری از سرگذشت انسانیت ازدست‌رفته به دست می‌دهد. «زنبورهای خاستری» این‌طور آغاز می‌شود: «سرمای سرگی سرکنیچ را نزدیک ساعت سه نیمه‌شب از جا بلند کرد. بخاری زغالی که او با دست خود از روی تصویرهای مجله ییلاق زیبا سر هم کرده بود و در شیشه‌ای و دو شعله برای پخت غذا داشت، هیچ گرمایی نمی‌داد. سطل‌های جلبی کنار بخاری خالی بودند. سرکنیچ در تاریکی دستش را داخل سطلی که به او نزدیک‌تر بود، انداخت و دستش در خاله زغال فرو رفت. خواب‌آلود غریب: که این‌طورا شلوارش را پوشید، کف پای‌ها برهنه‌اش را در دهمای‌های ساخته شده از خرده‌نمد فرو برد، پوستیتیش را روی دوش انداخت، سطل‌ها را برداشت و به حیاط رفت. پشت انبار، بار توده زغال ایستاد. با نگاهش بیل را پیدا کرد (هوا) در حیاط بسیار روشن‌تر از خانه بود). تکه‌های زغال با سروصدا به ته سطل می‌خوردند. وقتی اولین لایه زغال کف سطل را پوشاند، طنین صدا هم از بین رفت و انگار زغال‌ها دیگر بی‌صدا داخل سطل ریخته می‌شدند…».

کورکوف در «دوست مرحوم من» نیز تصویری از جامعه اوکراین در دوران بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دست داده بود.